

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

حزب کار ایران - توفان

۳۱ دسمبر ۲۰۱۲

کمونیستهای ایران میهنپرستند و خودفروشان دشمنیار

حزب کار ایران (توفان) در شماره ۱۵۲ نشریه خود مقاله ای در مورد برخورد کمونیستها به مسأله میهنپرستی به نگارش در آورد. اهمیت نگارش این مقاله در این بود که پاره ای سازمانهای مدعی چپ از جمله "سازمان فدائیان-اقلیت" که شرمگینانه شیپور تجاوز امپریالیستها را به ایران در دست گرفته و با قوت در آن می دمند و از تحریم اقتصادی ایران مسرورند که گویا شرایط "انقلاب" را در ایران فراهم می کنند، تا سازمان فدائیان اقلیت به نیاتش جامه عمل ببوشاند، میهنپرستی کمونیستی را نفی کرده و زمینه ذهنی خلع سلاح روحی طبقه کارگر ایران، در قبال تجاوز امپریالیستی را فراهم می آورند. این سیاست، سیاست جنگ روانی امپریالیستها برای صاف کردن تجاوز به ایران است. این عده پا رکابی های امپریالیسم در تجاوز به ایران هستند و تجاوز امپریالیستها را به تمام ممالک مورد تأیید قرار می دهند. آنها برای هیچ خلقی در جهان حقوقی قایل نیستند. آنها هرگز موافقت خویش را با خروج بی قید و شرط امپریالیستها از عراق و افغانستان و نوار غزه و لبنان اعلام نکرده اند، زیرا با تئوری ارتجاعی حاکم بر آنها، آنها بر این عقیده اند که خروج امپریالیستها از این ممالک به صلاح نیست و به نفع نیروهای ارتجاعی اسلامی تمام می شود و لذا حضور امپریالیستها در این ممالک را به طور عینی مترقی ارزیابی می کنند و مبارزه مردم این مناطق به ضد اشغالگران را امری ارتجاعی می دانند. این تئوری که تئوری ارتجاعی منصور حکمت است و ویروسش سرپای چپ کاذب ایران را فرا گرفته است، آنها را به متحد امپریالیسم و استعمار بدل نموده است. خانم شهلا دانشفر یکی از تئوریسین های پیرو منصور حکمت و از رهبران این حزب مدعی بود که هر وقت نام ایران و میهنپرستی به گوشش می رسد حالت تهوع به وی دست می دهد. میهن پرستی برای وی مقوله ای ارتجاعی بود، زیرا وی خود را انترناسیونالیست (بخوانید جهان وطنیسم-توفان) می دانست. البته این رجز خوانی های بعد از افشاءگری حزب کار ایران (توفان) دیگر رنگی ندارد و خانم دانشفر گریه وار به روی این گذشته "افتخارآمیزش" خاک می ریزد.

انتشار مجدد مقاله ای از نشریه توفان مربوط به شماره ۳۲ یعنی مربوط به ده سال پیش هنوز فعلیت روز خود را حفظ کرده است و نشان می دهد که چگونه حزب ما این حرکت ارتجاعی و خائنانه را شناخته بود و افشاء می کرد و امروز چه تشکلهائی به دنبال این تئوری های ارتجاعی روان اند. حزب ما در ده سال قبل نتایج ارتجاعی این تئوری ها را پیشگوئی کرد و امروز ما با گله ای از "چپ" ها روبه رو هستیم که به پای بوسی امپریالیستها و صهیونیستها

می روند و می خواهند در پا رکابی آنها به ایران وارد شده با استفاده از این "فرصت مناسب" که امپریالیستها در اختیارشان گذارده اند، با توسل به یک جنگ داخلی، رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و "سوسیالیسم" را مستقر سازند. البته این ادعا پرده استتاری بر همکاری خائنه با امپریالیستها و صهیونیستهاست که ما ناظر نتایج وحشتناک همدستی آنها در اخاذی مالی از امپریالیستها در امروز هستیم. این اخاذی ها سالهاست شروع شده است و یک سرش در سازمانهای امنیتی ممالک امپریالیستی و سر دیگرش در جلسات و گردهمایی ها در دوی، لندن، پاریس، برلین، بروکسل، لاهه، استکهلم، واشنگتن و کانادا است. حال به اصل سند نقل از توفان ۳۲ مراجعه کنیم.

"انترناسیونالیسم پرولتری و ایدئولوژی جهان وطنی (کسموپلیتیسم)"

نقدی بر نظریه بی وطنی "حزب کمونیست کارگری ایران"

"جهان وطنی" (Kosmopolitismus) و یا (Cosmopolitanism) با انترناسیونالیسم پرولتری متفاوت است و نه تنها متفاوت است، ضد آن است و کوچک ترین قرابتی با انترناسیونالیسم پرولتری ندارد.

انترناسیونالیسم پرولتری بیان علاقه واحد و اتحاد خدشه ناپذیر طبقه کارگر سراسر جهان در مبارزه متحد آنها علیه دشمن مشترک یعنی سرمایه داری و امپریالیسم است، انترناسیونالیسم بیان وحدت اهداف آنها برای برچیدن بهره کشی انسان از انسان و تقویت روحیه برادری بین المللی میان کارگران جهان است. برچیدن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و ساختمان جامعه ای انسانی و بدون ستم و بهره کشی است. این ایدئولوژی کارگران صرف نظر از ملیت، نژاد، مذهب و قومیت آنهاست. انترناسیونالیسم پرولتری مظهر برادری بی شائبه و همبستگی جهانی کارگران است. آنها برای هدف واحد که جامعه ای بی طبقه و جهانی باشد که در مرکز آن انسان و اصالت و حیثیت وی قرار داشته باشد و به مقام ارزشمند خویش نایل شود، مبارزه می کنند.

انترناسیونالیستها با الهام از این ایده به حمایت از انقلاب سوسیالیستی اکتبر پرداخته و شوروی لنینی - ستالینی را مورد حمایت بی دریغ خود قرار دادند.

روزا لوکزامبورگ نوشت:

... «بدین ترتیب ابتدائی ترین و پایه ای ترین تعهد سوسیالیستها و پرولترهای همه کشورها آنست که علیه هرگونه اتحادی با ضد انقلاب روسیه با تمام قدرت به مقابله برخیزند.» (سخنان روزا لوکزامبورگ به نقل از مقاله لنین درباره "میلیتاریسم جنگ طلبانه و تکتیک ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی").

"جهان وطن" کسی است که هوادار حکومت جهانی و دنیای بدون مرز است و آن را مودیان مظهر مدرنیسم و ترقی جلوه می دهد، با این تفاوت که به ملت و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، استقلال ملل، حق حاکمیت هر ملت مفروض، تمامیت ارضی کشورها، اعتقادی ندارد، روابط میان ملتها و اساساً مقوله ملت را کهنه شده می داند و می خواهد آن را با مقوله اتحادهای فراملی جایگزین کند. "جهان وطن" سنن و فرهنگ ملی را نفع می کند، "جهان وطن" این گونه تبلیغ و القاء می کند که به این دلیل که خودش واژه ملت را نمی پذیرد و "فراملی" فکر می کند و مرزها را قبول ندارد، مترقی است. وی پدیده ملت را به گذشته دور متعلق می داند. ایدئولوژی "جهان وطنی" که جهان را وطن خود می نمایاند و تعلقات ملی، آگاهی ملی ملل، استقلال ملی آنها را، آن هم در دوران امپریالیسم و جهانی شدن سرمایه داری نفی می کند، یک ایدئولوژی ارتجاعی، در خدمت امپریالیسم جهانی، در خدمت نفی حقوق ملل و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی آنها قرار دارد. این ایدئولوژی، ایدئولوژی استعمارگران است. که فقط جهانی را در زیر سلطه انحصارات می خواهند و مردم را با این تئوری به تسلیم در قبال آنها دعوت می کنند. جهان بدون

مرز آنها جهانی نیست که کمونیست‌ها می‌خواهند بر قبر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و نفی بهره‌کشی فرد از فرد به پا دارند. در جهان مورد نظر آنها همه دول و ملل باید به حلقوم امپریالیسم روان شوند و از هویت‌های ملی خویش دست بردارند. آنها با این ایدئولوژی که با خرواری از اتهام به دیگران که گویا ناسیونالیست و شوونیست هستند و برای ملت خود و نه انسان‌ها؟؟!! ارجحیت قابلند به جنگ کمونیست‌ها می‌روند تا زیر این پوشش عوامفریبانه و به ظاهر مترقی و مدرن به دور از "محدودیت‌های تنگ نظرانه ملی"، سیاست گستاخانه و تجاوزکارانه و مداخله‌گرانه امپریالیسم را در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی توجیه کنند. تا ملل و دول ضعیف‌تر را حتا دول امپریالیستی ضعیف‌تر را به حلقوم امپریالیسم متفوق بکشانند و زمینه فکری این نوع ادغام‌ها، منضم‌گردانی‌ها و یا استعمار نوین را فراهم آورند. ما در اینجا از اهداف استثماری آنها و این که توده‌های ستمدیده مردم را به زیر یوغ سرمایه امپریالیستی می‌کشند، سخنی نمی‌گوئیم. در چهارچوب همین درک "جهان وطنی" است که سازمان تجارت جهانی ممالک کوچک را به دام سرمایه جهانی کشانده و خون آنها را به طریق "دموکراتیک" و قراردادهای منعقد و "قانونی" در شیشه می‌کند و حاکم بر سرنوشت آنها می‌گردد.

ایدئولوژی "جهان وطنی"، اروپای متحد را به قیمت برتری پاره‌ای ممالک امپریالیستی، نظیر المان و فرانسه و تضعیف سایر ممالک سرمایه‌داری اروپا نظیر یونان، پرتغال و اسپانیا و (توجه کنید این پیشگویی ده سال قبل صورت گرفته است-توفان) برپا کرده و سطح دستمزد و رفاه اجتماعی توده زحمتکشان را در این ممالک به بهانه ادغام و وحدت و یگانگی به سطح نازل‌ترین دستمزد و حقوق ناچیز دموکراتیک پاره‌ای از همین ممالک عضو اتحادیه در طی زمان کاهش می‌دهد. مسخره است که در این نظام متحد، از ممالک دارای "حقوق مساوی" سخن گفته شود. حقوق آن کشوری مساوی‌تر از سایرین است که حرف آخر را در زمینه سیاسی - اقتصادی می‌زند. نظیر المان.

سوسیال دموکرات‌های ممالک امپریالیستی پوشش دیگری بر این تئوری "جهان وطنی" آفریده‌اند و مدعی‌اند که اصل حق حاکمیت ملی مانعی بر سر راه رشد نیروهای مولده است، که با برچیده شدن مرزها از میان می‌رود و لذا هیچ مرزی را به رسمیت نمی‌شناسند - به جز مرزهای کشور خودشان را - همه جا متعلق به آنهاست. "جهان وطن" که ناشر ایدئولوژی امپریالیستی است با احساسات ملی، با علاقه ملی و با غرور ملی در ممالک زیر سلطه مبارزه می‌کند و سعی دارد پرولتاریا و زحمتکشان این ممالک را در مقابل هجوم امپریالیسم از نظر روحی خلع سلاح کند و انگیزه کسب رهبری مبارزه ملی را با این داروی سکرآور که استقلال و هویت ملی به ما مربوط نیست و امر بورژوائی است، از وی بستاند. این در حالی است که امپریالیست‌ها نوع و شیوه زندگی خویش را تبلیغ می‌کنند. "جهان وطنی" ها دست ملی‌گرائی امپریالیستی را برای سرکوبی میهن پرستی سایر ملل باز می‌گذارند.

"حزب کمونیست کارگری" که در ایران ناشر این افکار شوم "جهان وطنانه" است در نشریه انترناسیونال شماره دوم خرداد [جوزا] ۱۳۷۱ که در آن مبانی فکری خود را شرح داده است، می‌آورد:

«همین امروز به وضوح پیداست که، کسی که کوچک‌ترین تعلق خاطری به مقوله میهن دارد و آن طیفی از چپ که وقتی از کارگران حرف می‌زند و مطالبه‌ای برای کارگران مطرح می‌کند، هنوز آنها را "کارگران میهن ما" اطلاق می‌کند، به این حزب نپیوسته و نمی‌پیوندد. ناسیونالیسم در سنت ما بار منفی زیادی دارد و راستش مشکل ما این است که کاری کنیم رفقاء در حمله به ناسیونالیسم جانب اعتدال را رعایت کنند» !

(چقدر فروتنانه برخورد می‌کنید، لطفاً اجازه دهید تا رفقای شما کار ناسیونالیسم را با درکی که از آن دارید بسازند و مانع آن نشوید تا بدین وسیله گور خود را کنده باشند - توفان) و یا با افتخار چندی آوری می‌آورند:

«خود ما کلمه "ملی" را به عنوان کلمه‌ای با بار مثبت از زبان چپ ایران انداختیم».

(خوش به حال امپریالیسم و صهیونیسم-توفان) و ادامه می دهند:

«ما هیچ مرز ملی و کشوری را که نه در تبلیغ و ترویج و نه در کار سیاسی به رسمیت نمی شناسیم»....

(پس شما حزب کمونیست کارگری متعلق به ایران نیستید. حزبی هستید که متعلق به یک کشور موهوم و یا "نیست در جهان است"، این را در بی موضعی شما در تجاوز آشکار عراق به ایران دیدیم - توفان) و سرانجام کار را یکسره کرده، می آورند:

..... «هر کس کوچک ترین تعلق خاطر ملی حس می کند نباید به این حزب بپیوندد».

(و این تنها حرف درست است، زیرا در حزب شما جایی برای پرولتاریای ایران نیست - توفان) حزب شما طایفه‌ای از افرادی است که نسبت به ایران بیگانه‌اند. "حزب کمونیست کارگری ایران" یک حزب ضد ملی و ضد ایرانی است. نه تنها مدرن نیست، بلکه به تاریک ترین تاریخ دوران استعماری و فراماسیونری تعلق دارد. آیا این ترهات "جهان وطنانه" قرابتی با مارکسیسم دارد؟ به هیچ وجه!

قرابت این تئوری‌ها با تئوری‌های امپریالیستی "جهان وطنی" است که آن را با کمی رنگ "پرولتری" کتمان کرده‌اند.

حال کنکاش کنیم تا نشان دهیم که این هذیان گوئی‌های آگاهانه ربطی به مارکسیسم و لنینیسم ندارد و فقط از انبارهای ایدئولوژیک امپریالیسم و صهیونیسم پخش می شوند. "حزب کمونیست کارگری ایران" فقط این تئوری‌های ارتجاعی و کهنه شده را مجدداً تئوریزه می کند.

جالب این است که این حزبی که از عبارت "کارگران میهن ما" به خشم می آید و عضویت هواداران "کارگران میهن ما" را به حزب خودشان مسدود می کند، برای عوامفریبی نام خویش را "حزب کمونیست کارگری ایران" می نامد و با "حزب کمونیست کارگری عراق"، که حتماً جریان منحرف دیگری نظیر خودش است عقد مودت و برادری می بندد. روشن نیست که لقب ایرانی و عراقی چه جای بیان دارد. کسی که نه به ایران و نه به ایرانی عشق می ورزد، چرا نام حزب خود را ایرانی می گذارد. آیا بهتر نیست که لقب خود را "حزب کمونیست کارگری جهانی" و یا "حزب کمونیست کارگران بدون مرز" و یا "کارگران ضد میهن" و یا "حزب کارگران تروتسکیست" می گذاشتند که با تمام تحلیلشان در تناقض آشکار قرار نگیرد؟ ... آنها منکر آنند که کمونیست‌های هر کشوری باید در درجه نخست وظیفه تشکیل کارگران همان کشور را برای کسب قدرت سیاسی در همان واحد جغرافیایی که دارای نام مشخصی است به عهده بگیرند. تئوری‌های "جهان وطنی" آنها مانند دُم خروس از هر کجای ملغمه‌ای که ساخته‌اند به بیرون تراوش می کند.

انگلس در پیشگفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲ در مانیفست حزب کمونیست می گفت:

«همکاری صادقانه ملل اروپا در عرصه جهانی تنها در صورتی میسر است که هر یک از این ملت‌ها در خانه خود صاحب اختیار کامل باشد».

و در ادامه آن می آورد:

«جنگ‌ها نتوانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آن را دوباره به دست آورند، برای بورژوازی اکنون این استقلال حداقلی، علی‌السویه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. این استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان می تواند به دست آورد و اگر به دست آورد، استقلال در

دست‌های او مأمون و مصون خواهد بود. زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه اروپا به همان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستان.» (لندن فبروری سال ۱۸۹۲).

مارکس و انگلس مقوله استقلال ملی را می‌پذیرند و دفاع از آن را اقدامی صحیح ارزیابی کرده و آن را در خدمت منافع کارگران لهستانی می‌بینند. حق دفاع از میهن کارگری و حفظ استقلال آن توسط پرولتاریا، از نظر بنیانگذاران مارکسیسم مغایرتی با نظریات آنها ندارد. این سخنان را آموزگاران پرولتاریا در قرن نوزده بر زبان می‌رانند و نه در قرن بیستم و بیست و یکم که امپریالیسم سایه شوم و سنگینش را بر همه اقصا نقاط زمین گسترده است.

انگلس در اثر خود "پیرامون تئوری قهر" در سال ۱۸۸۸ نوشت:

«برای تأمین صلح جهانی، نخست باید کلیه نزاع‌های ملی اجتناب پذیر، نابود گردند و هر خلق مستقل و ارباب خانه خودش باشد».

برای آموزگاران پرولتاریا "ملی بودن"، برای "استقلال ملی" برای "ارباب خانه خود بودن" نبرد کردن و این که هر کشوری باید "نخست هویت ملی" خود را داشته باشد و این مغایرتی با مبارزه بی امان طبقاتی ندارد، بار مثبت دارد. زیرا آنها خلاف تحلیلگر "حزب کمونیست کارگری ایران؟! " برخوردی ماتریالیستی و تاریخی به مسأله ملی دارند و نه آن که به طور مکانیکی و متافیزیکی "انترناسیونالیسم" را در مقابل "ناسیونالیسم" قرار دهند و یک حکم کلی برای همه دوران‌های تاریخی صادر نمایند.

"حزب کمونیست کارگری ایران؟! " چون حزبی بیسواد، که فقط رونویسی آثار کهنه اندیشمندان و محققان و پژوهشگران بورژوازی را وجهه همت خود قرار داده است، مقوله‌ها را مخلوط کرده، مضمون آنها را تهی نموده تا خیانت ملی به مردم سرزمین میهن ما ایران را توجیه کند. و هنرش نیز در این است که کمونیست‌های عراقی و افغان را نیز به خیانت ملی فرا می‌خواند. وی "ملی بودن" را هم‌تراز "ناسیونال - فاشیست" بودن قرار می‌دهد. هر انسان شرافتمندی را که قلبش با تمام وجود به خاطر مردم کشورش می‌زند و تعلق خاطری به سرزمینش دارد، فاشیست معرفی می‌کند. چه افتخاری بالاتر از این که هواداران نظریه "کارگران میهن ما ایران" عضو این حزب نباشند. حزبی که نمی‌خواهد کارگران میهنش را جلب کند، پس برای چه به وجود آمده است؟ طبیعی است برای پراکنده کردن آنها.

مارکس و انگلس همان آموزگاران بزرگ و نابغه پرولتاریا که در مانیفست از "بی وطنی" پرولتاریا سخن رانده‌اند و طبیعتاً آن را به مفهوم روحیه همبستگی پرولتاریائی همه کشورها و به مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری در مقابل جبهه جهانی ارتجاع و سرمایه‌داری طرح نموده‌اند، یک باره از میهن پرستان لهستانی و ایرلندی سخن می‌رانند. برای هر کس که مارکسیسم را نفهمیده باشد، نمی‌تواند این "تناقض بزرگ" را حل کند. مانیفست حزب کمونیست به درستی بیان کرده که "کارگران میهن ندارند". فقط آن کس این جمله پر مغز مارکس و انگلس را نمی‌فهمد، که از ماتریالیسم دیالکتیک بوئی نبرده باشد و درکش از انترناسیونالیسم همان کسموپلیتیسم باشد و یا بخواهد از تشابه سازی‌های متافیزیکی از مارکسیسم اسلحه‌ای برای مبارزه با لنینیسم و حمایت از استعمار و امپریالیسم بسازد. وقتی ما می‌گوئیم که میهن نداریم، یعنی که هویت ایرانی و یا ملی ما نباید بر هویت طبقاتی ما پرده ساتری افکند. یعنی پیوند و ارتباط ما با طبقات کارگر سایر ملل به مراتب عمیق‌تر و نزدیک‌تر است تا به ارتجاع ایرانی و یا ملی نظیر شاه و خمینی. ما بر برادری و همبستگی جهانی کارگران جهان از هر سرزمینی که باشند و به هر زبانی که سخن رانند، ارج می‌نهیم و خود را از یک خانواده جهانی به حساب می‌آوریم. ما می‌گوئیم کارگران ایرانی، ترک،

عرب، المانی و یا امریکائی ماهیتاً به هم نزدیک ترند تا بورژوازی مرتجع این ممالک به آنها، آن هم فقط به صرف داشتن تابعیت ملی مشترک. وقتی ما می‌گوئیم کارگران فاقد وطن‌اند آن وطنی مورد نظر است که بورژوازی از آن پرچمی ساخته تا آنها را به جنگ برادران کارگر خود در اقصا نقاط جهان بفرستد و از آنها گوشت دم توپ بسازد. کارگران به این وطن، به وطن آدمخوران، نژاد پرستان، به وطن کسانی که با تکیه بر "ملیت"، خون انسان‌های دیگر را در شیشه می‌کنند، نیازی ندارند، وطن آنها وطن همه ستمدیدگان است، وطنی است که از این جانوران در آن خبری نباشد و لذا باید وطن محدود ملی و جغرافیائی خود را از جنگ این حشرات موزی نجات دهند و طبیعتاً که کارگران میهن دوستند و تسلیم لائیهی‌های "جهان وطنان" برای وطن فروشی نمی‌شوند. آنها مانع می‌شوند که وطن مشخص و معین آنها در عرصه وطنی موهوم، بی حد و مرز و در پهنادشت جهان گسترده و در عین حال بی هویت محو شود.

کارگران ایران وطنشان ایران است، کارگران المان وطنشان المان است ولی در روند یک مبارزه طبقاتی علیه دشمن مشترک، طبقات کارگر ایران و المان و سایر کارگران و زحمتکشان جهان مشترکاً وطن مشترک خویش را بنا می‌نهند و هر کدام کار بورژوازی خودی را به پایان می‌رسانند تا جهان، وطن همه کارگران و مردم جهان گردد. آنها که غرور ملی کارگران را سرکوفت می‌زنند، هویت ملی آنها را به زیر سؤال می‌برند، مرزهای خیانت ملی را هموار می‌سازند، با این نیت است که زشتی همکاری و گرفتن کشکول گدائی به دست را، در نزد دول بیگانه بزدايند.

حال خوب است به درک یک کمونیست؛ "لنگستن هیوز" که برگردان شعرش را احمد شاملو در ایران دکلمه کرده بود، نگاهی بیفکنید، تا فرق اساسی میان میهن دوستی پرولتری و انترناسیونالیسم وی را با تئوری جهان وطنانه این حزب "کارگری" ضد ایرانی و متجدد، به عیان ببینید:

«هر کجا که باشد برای من یکسان است. در اسکله‌های "سیرالنون"، در پنبه زارهای "آلاباما"، در معادن الماس "کیم بر لی"، در تپه‌های قهوه زار "هائیتی"، در موزستان‌های امریکای مرکزی، در خیابان‌های "هارلم"، در شهرهای مراکش و طرابلس. سیاه استثمار شده و کتک خورده و غارت شده، گلوله خورده، به قتل رسیده است. خون جاری شده، تا به صورت دالر، پوند، فرانک، پزتا، لیر درآید و بهره‌کشان را بهره برتر کند، خونی که دیگر به رگ‌های من باز نمی‌گردد. پس آن بهتر که خون من در جوی‌های عمیق انقلاب جریان یابد و حرص و آزی را که پروائی ندارد از "سیرالنون"، "کیم بر لی"، "آلاباما"، "هائیتی"، امریکای مرکزی، "هارلم"، مراکش، طرابلس و از سراسر سرزمین‌های سیاهان در همه جا بیرون براند.

پس آن بهتر که خون من با خون تمامی کارگران مبارز دنیا یکی شود تا هر سرزمینی از چنگال غارتگران دالر، غارتگران پوند، غارتگران فرانک، غارتگران پزتا، غارتگران لیر، غارتگران زندگی آزاد شود تا زحمتکشان جهان با رخساره‌های سیاه، سفید، زیتونی و زرد و قهوه ئی یگانه شوند و پرچم خون را که هرگز به زیر نخواهد آمد، برافرازند.

بگذارید این وطن دوباره وطن شود. بگذارید دوباره همان رویائی شود که بود. بگذارید که پیشاهنگ دشت شود و در آنجا که آزاد است، منزلگاهی بجوید. این وطن هرگز برای من وطن نبود.

بگذارید این وطن رؤیائی باشد که رؤیا پروران در رؤیای خویش داشته‌اند، بگذارید سرزمین بزرگ و پر توان عشق شود، سرزمینی که در آن نه شاهان بتوانند بی اعتنائی نشان دهند، نه ستمگران اسباب چینی کنند، تا هر انسانی را، آن که برتر از اوست از پا در آورد. این وطن هرگز برای من وطن نبود.

آه! بگذارید سرزمین من سرزمینی شود که در آن آزادی را با تاج گلی ساختگی وطن پرستی نمی آراند. اما فرصت و امکان واقعی برای همه کس هست. زندگی آزاد است و برابری در هوائی است که استنشاق می کنیم.

در این سرزمین آزادگان برای من هرگز نه برابری در کار بوده است و نه آزادی.

بگو! تو کیستی که زیر لب در تاریکی زمزمه می کنی؟

کیستی تو که حاجت تا ستارگان فراگستر می شود؟

سپید پوستی بی نوایم که فریبم داده به دورم افکنده‌اند.

سیاه پوستی هستم که داغ بردگی بر تن دارم.

سرخپوستی هستم رانده از سرزمین خویش، مهاجری هستم چنگ افکنده به امیدی که دل در آن بسته‌ام اما چیزی جز همان تمهید لعنتی دیرین به نصیب نبرده‌ام که سگ، سگ را می درد و توانا، ناتوان را لگدمال می کند.

من جوانی هستم سرشار از امید و اقتدار که گرفتار آمده‌ام در زنجیره بی پایان دیرینه سال سود، قدرت، استفاده، قاپیدن زمین، قاپیدن زر، قاپیدن شیوه‌های برآوردن نیاز، کار انسان‌ها، مزد آنان، و تصاحب همه چیز به فرمان از و طمع. من کشاورزم، بنده خاک، کارگرم زرخیز ماشین، سیاه پوستم خدمتگذار شما همه. من مردم نگران، گرسنه، شوربخت که با وجود آن رؤیا هنوز امروز محتاج گفنی نانم، هنوز امروز در مانده‌ام، آه! ای پیشاهنگان من آن انسانم که هرگز نتوانسته است، گامی به پیش بردارد، بینوایان کارگری که سال‌هاست که دست به دست می گردد. با این همه من همان کسم در دنیای کهن در آن حال که هنوز رعیت و شاهان بودیم، بنیادی ترین آرزویمان را در رؤیای خود پروردم. رؤیائی با آن مایه قدرت به آن حد جسورانه و چنان راستین که جسارت پر توان آن هنوز سرود می خواند، در هر آجر و هر سنگ و در هر شیار شخمی که این وطن را سرزمینی کرده که هم اکنون هست.

آه! من انسانی هستم که سراسر دریاها را به جست و جوی آنچه می خواستم، خانه‌ام باشد در نوشتم. من همان کسم که کرانه‌های تاریک ایرلند، دشت‌های لهستان و جلگه‌های سرسبز انگلستان را پس پشت نهاده‌ام. از سواحل افریقا برکنده شدم، آمدم تا سرزمین آزادگان را بنیان بگذارم.

آزادگان! یک رؤیا، رویائی که فرا می خواندم هنوزم.

آه! بگذارید این وطن بار دیگر وطن شود. سرزمینی که هنوز آنچه می بایست بشود، نشده است و باید بشود. سرزمینی که در آن هر انسانی آزاد باشد. سرزمینی که از آن من است، از آن بینوایان، سرخپوستان، سیاهان، من! که این وطن را وطن کردند، که عرق و خون جبین شان، درد و ایمانشان در ریخته گری‌های دست‌هایشان و در زیر باران خیش‌هایشان بار دیگر باید رؤیای پر توان ما را باز گرداند.

آری هر ناسزائی را که به دل دارید نثار من کنید، پولاد آزادی زنگار ندارد. از آن کسان که زالوار به حیات مردم چسبیده‌اند، ما می باید سرزمینمان را بار دیگر باز پس بستانیم.

آه! آری آشکارا می گویم، این وطن برای من هرگز وطن نبود. با وصف این سوگند یاد می کنم که وطن من خواهد بود، رؤیای آن همچون بذری جاودانه در اعماق جان من نهفته است.

ما مردم می باید سرزمینمان، معادن مان، گیاهانمان، رودخانه‌هایمان، کوهستان‌ها و دشت‌های بی پایان مان را آزاد کنیم، همه جا را سراسر گسترده، این ایالات سرسبز بزرگ را و بار دیگر وطن را بسازیم. .

ما بر این اثر بزرگ و تکان دهنده، تفسیری نمی کنیم."

روشن است که پیشگویی های حزب ما درست از آب در آمده است. همه دشمنان ایران که میهنپرستی کمونیستی را در پشت جبهه "انترناسیونالیستی" خویش پنهان می کنند، کارشان به همکاری به امپریالیستها و هماهنگی در سیاست تبلیغاتی آنها رسیده است. آنها همگان در بساط امپریالیستها می رقصند و با کلمات پر طمطراق دهان پر کن "انقلابی" و "کمونیستی" به فریب مردم اشتغال دارند. حزب ما از افشای این خودفروختگان دست بر نمی دارد زیرا از هم اکنون باید ماهیت این جریانهای آلوده را برملا کرد تا در میان مردم منفرد شوند و نتوانند زهرشان را به مبارزه مردم میهن ما بپاشند.

بر گرفته از توفان شماره ۱۵۳ آذر ماه ۱۳۹۱، دسامبر سال ۲۰۱۲، ارگان مرکزی حزب کار ایران

www.toufan.org

صفحه حزب کار ایران (توفان) در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی (ایمیل).